



صبح‌رویتن

مدرسه کودکان کار و در معرض آسیب‌های اجتماعی

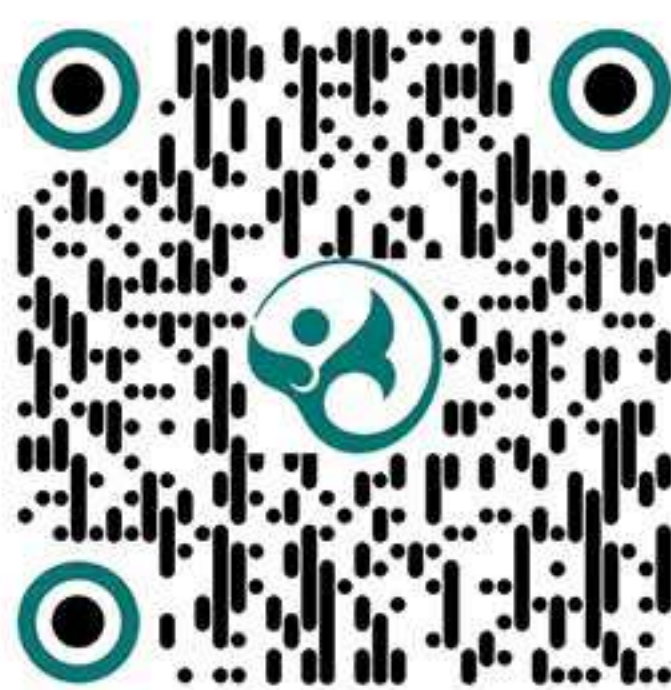
سال دوم | شماره نهم | ویژه‌نامه نوروز | ۶ صفحه



www.sobherouyesh.com

کودک‌کار؛ بازار شب عید

لحظه سال تحویل است. برای آن‌ها عقربه‌های ساعت به سنگینی حرکت می‌کند! همه ما می‌دانیم که «کار کردن، حق هیچ کودک نیست» اما کار کودک، هر چقدر هم که تلخ باشد، واقعیت موجود این جامعه است. پس اگر دغدغه کودکان کار را در سر داریم، کوچک‌ترین قدمی که می‌شود برایشان برداشت این است که به نقش خودمان در مواجهه با آن‌ها، فکر کنیم! همین حالا که روزهای پایانی سال ۱۴۰۱ را سپری می‌کنیم، در تبوتاب آماده شدن برای میزبانی بهار، حواسمان به تصاویری که در موقعیت‌های مختلف از کودکان کار می‌بینیم باشد. توجه داشته باشیم که کودکان کار را به چه چشمی می‌بینیم؟ یک فروشنده مزاحم یا یک کودک که مجبور به کار کردن شده است و کودکی نمی‌کند؟ بهتر است نسبت به احساساتی که با دیدن یک کودک کار تجربه می‌کنیم، آگاه باشیم تا رفتاری سالم، بدون تاثیر از هیجانات لحظه‌ای را انتخاب کنیم. می‌دانیم، بار اولی نیست که در مورد شیوه صحیح رفتار با کودکان کار با شما صحبت می‌کنیم! این رشته سر دراز دارد و تا آخر این مسیر، قدم‌به‌قدم در کنار هم هستیم تا آداب رفتار با کودکان کار را بیاموزیم و آسیب‌های رفتاری جامعه را برای آن‌ها به حداقل برسانیم. خوب می‌شود اگر نگاهی به عقب بیاندازیم و آموزه‌های این مسیر را مرور کنیم. یک صفحه از سایت صبح‌رویش را برای محتوای جاده پر پیچ و خم «نحوه رفتار با کودک‌کار» در نظر گرفته‌ایم. برای دسترسی سریع به سایت صبح‌رویش کد زیر را اسکن کنید!



کمت‌ر کسی را می‌توان پیدا کرد که با شنیدن کلمه «نوروز» تصویرهای رنگی، عطر نو شدن‌ها، خرید کردن‌ها و ... در خاطرش نقش نبند. اما اینجا، یک تصویر دیگر هم هست! وجود کودکان کار، تصویر تیره‌ای است که در شلوغی‌های بازار شب عید، گم می‌شود. کودکان قدونیم‌قدی که نقش «داد زن»، «فروشنده»، «چرخ‌کش و باربر»، «پادو»، «تکدی‌گر» و ... را بر عهده دارند. در این بازار، کودک زباله‌گرد هم دیده می‌شود. آن‌ها معمولا بدون هیچ حرفی، زباله‌های بازیافتی شهروندان را که روی زمین رها کرده‌اند برمی‌دارند و می‌گذارند در کیسه سیاه بزرگشان. کیسه‌ها بر دوش کودکان کار کشیده می‌شود. بازار پر است از صداهای بچه‌گانه که انگار «قدبلندی» می‌کنند تا تلاششان، بین فریاد بزرگ‌ترها برای فروش، به ثمر بنشیند! زیر پله‌های مغازه شیرینی فروشی، دختر کوچکی که دامن قرمز پوشیده، عروسک می‌فروشد. پسرچه‌ای با موهای شسته‌رفته، کاپشن‌های زمستانی را که حالا فصلش به پایان رسیده است، به حراج گذاشته. تخم‌مرغ‌های رنگی برای دستان دخترک، بزرگ است. ترس افتادن و شکستن تخم‌مرغ‌ها را می‌توان در چشمش دید! چند قدم آنطرفتر، کودکی فال می‌فروشد؛ آنطور که خودش می‌گویند، بازار فال حافظ در این روزها داغ‌داغ است. موسیقی هم همینطور؛ شادی جریان دارد و بچه‌های کار از این فرصت، برای رونق گرفتن بازارشان استفاده می‌کنند. این تصویرها که کنار هم چیده‌ایم، تمام آنچه اتفاق می‌افتد، نیست! تصویر را اگر کمی عمیق‌تر کنیم؛ پرس کردن یقه‌ها با اتوبخار، تا کردن شلوارهای مد روز، شستن ماشین‌ها و ... با دستان کودکانی که کار می‌کنند اما دیده نمی‌شوند، نمایان می‌شود. این تصویرها و تصاویری بسیاری که مجالی برای گفتنشان در این متن نیست، تنها بخشی از زندگی کودکان کار، در روزهای





به هنرش

توجه کن!

از طرفی هم به آن‌ها حق می‌دادم که ناراحت باشند. همین موقع‌ها بود که پسر به سمت من برگشت، ناخودآگاه لبخند زدم! دستش را به سمتم گرفت و گفت: «تخمه می‌خوری؟» گفتم: «آره حتما، ممنونم.» چند تخمه برداشتم و صحبت را ادامه دادم تا حواسش را از اتفاق چند لحظه پیش، پرت کنم!

«چه کفش‌های قشنگی داری پسر، خیلی به تیبت میاد.» چشمانش برق زد با شوق گفت: «کفش‌های تو هم خیلی قشنگه. چند خریدی؟»

جواب دادم: «از آشنا گرفتم زیر قیمت فروخت. تقریباً ۲۰۰ تومنی برام آب خورد.»

با چشم خریدار، نگاهی به کتان‌ام انداخت. چشماش را ریز کرد و گفت: «خیلی خوب خریدی...»

با هم سوار قطار شدیم. برایم دستی تکان داد و آهنگی را از دستگاهی که دور کمرش بسته بود، پخش کرد. چنددقیقه‌ای آنجا ساز زد. دید هیچکس توجه‌ای به او و نوازندگی‌اش ندارد، صدای آهنگش را بالا برد و با ضربه‌های محکم، روی ساز کوبه‌ای همراهش کوبید! صدای آزاردهنده‌ای واگن قطار را پر کرده بود. همه گوش‌هایشان را گرفته بودند.

صدایش کردم و گفتم: «خیلی قشنگ ساز می‌زنی ولی صدای آهنگ انقدر زیاده که هنر تو شنیده نمی‌شه! به نظرم اگر کمترش کنی خیلی بهتر می‌شه.»

خیلی دوستانه جواب داد: «نه بابا، همینطوری خفنه!» گفتم: «ممکنه صدایش را کمتر کنی من واقعا اذیت می‌شم.»

با نگاهش اطمینان داد که قصد اذیت من را ندارد. و صدا را کم کرد! کمی در آن واگن بود و بعد رفت تا هنرش را در واگن‌های دیگر هم به نمایش بگذارد. دوتا واگن آنطرف‌تر، دوباره صدا را زیاد کرد. یکی از خانم‌های که در مترو بود، رو به من کرد و گفت: «انگار مرض داره، گوشمون رو کرد!»

با آرامش پاسخ دادم: «مرض نداره! انقدر نادیده گرفته شده و بهش بی‌احترامی می‌شه که پر از خشمه. می‌خواد تلافی کنه، لج کرده با همه.»

یک لحظه انگار جا خورده باشد، لحنش تغییر کرد و گفت: «آره انگاری! چی بهش گفتی که صدا رو کم کرد؟!»

گفتم: «هیچی فقط اون رو مثل یک انسان دیدم، به هنرش توجه داشتم و محترمانه ازش خواستم صدا رو کم کنه! خیلی ساده‌ست، فقط کافیه بچه‌های کار رو ببینم و متوجه باشیم که کودکی نمی‌کنن و مجبور به کار کردن هستن!»

نمی‌دانم فقط من اینطور هستم یا همه وقتی در شهر قدم می‌زنند، تعداد بالایی از کودکان کار جلوی چشمشان رژه می‌روند. من حس می‌کنم اگر اندیشه آدم نسبت به «نحوه رفتار صحیح با کودک کار» گوش به‌زنگ باشد، در روز، چندین بار با افرادی برخورد می‌کند که رفتاری ناآگاهانه با کودکان کار دارند. همین چند روز پیش، یک کودک کار را دیدم که به طور واضح قصد «آزار» مردم را داشت! مقصد هردویمان یک خط مترو بود. او جلوتر راه می‌رفت و من پشت سرش بودم. به قول خودمان لاتی راه می‌رفت، تخمه می‌خورد و پوستش را می‌ریخت روی زمین. کسی هم به او توجه نمی‌کرد، انگار نه انگار که در آنجا حضور دارد. کمی جلوتر، دو دختر تقریباً بیست و چند ساله، مشغول صحبت بودند. روبه‌روی آن‌ها ایستاد گفتم: «تخمه می‌خوری؟» یکی از دخترها، پشت چشمی نازک کرد و با غرور جواب داد: «نه! برو اونطرف...»

پسرک پوزخندی زد و یک قدم رفت جلوتر، پوست تخمه‌ها را هم مستقیم، با بی‌احترامی پرت می‌کرد روی کفششان!

معلوم بود خیلی ناراحت شده‌اند، اینطرف و آنطرف می‌رفتند تا از دستش خلاص شوند ولی فایده‌ای نداشت. پسر لج کرده بود!

قضیه جدی شده بود. مکالمه بین شان از کنترل خارج شده بود و کم‌کم، کار به دعوا می‌کشید!

از رفتاری که دخترها با این پسر کوچک داشتند ناراحت بودم.

جابزی در یونیسف برنده شد!

«جابزی» جایگاه سومین راهکار برتر نوآوران به چالش‌های کودکان و نوجوانان در یونیسف را کسب کرد!

۲۰ مرداد

سال ۱۳۹۸ متولد شد. او را که می‌شناسید؟! همان مینی‌بوس عاشق، که دلش نیامد

کودکان کاری که شرایط مدرسه رفتن را ندارند، درس نخوانند! همان که چهره‌های زیبا به رنگ زرد و گونه‌هایی سرخ دارد. «جابزی»، سال‌هاست که برای آموزش کودکان کار سرچهارراه‌ها و کارگاه‌های زیر زمینی تلاش می‌کند. قبل از اینکه جابزی با شکل و شمایل امروزی‌اش، متولد شود، مربیان صبح رویش با وانت به سر چهارراه‌ها می‌رفتند و با بچه‌های کار ارتباط می‌گرفتند. دلیل اینکه جابزی، چهره‌های کودکانه و کارتونی دارد هم این است که؛ کودکان کار از هر خودرویی که شبیه به خودروهای طرح‌های جمع‌آوری (یا اصطلاحاً ساماندهی) باشد، وحشت دارند! پس نیاز بود که با صورت خندان و جالب جابزی، آن‌ها را به سمت مدرسه سیار جذب کنیم. اگر می‌گفتیم: «بچه‌ها بیایید از کار و درآمدتان چند ساعتی بگذرید و درس بخوانید» هیچ وقت نمی‌توانستیم به هدفمان برسیم. حالا با این روش، بچه‌ها، درس می‌خوانند، بازی می‌کنند و از زندگی لذت می‌برند! هدف جابزی، تنها آموزش خواندن و نوشتن نیست! جابزی زندگی کردن را به کودکان کار یاد می‌دهد و با روش‌های نوین مثل «Gamification» با خلق تجربه‌های مختلف، آن‌ها را به لذت یادگیری می‌رساند. از آشپزی گرفته تا آزمایش

های علوم، از ریتم و گیم تا یادگیری الفبا و ریاضی، از آموزش سواد مالی تا یادگیری بافتنی و نقاشی، عکاسی، حتی تجربه یادگرفتن حل مسئله، شناخت احساسات، مهارت‌های ارتباطی و...

همه در

همان مینی‌بوس کوچک برای کودکان

کار اتفاق می‌افتد. جابزی سه سال و نیم است که

کنار کودکان کار بوده تا زندگی بهتری را تجربه کنند. همین چند

وقت پیش، «دومین چالش نوآوری یونیسف در ایران» در حالی برگزار

شد که «مدرسه کودکان کار و در معرض آسیب صبح‌رویش» یکی از شرکت

کنندگان آن بود. این رویداد در راستای ارائه راهکارهای نوآورانه برای حل چالش‌های

کودکان و نوجوانان است که «جابزی» دوست‌داشتنی ما در آن درخشید! این چالش در

سطح بین‌المللی قرار دارد که در ایران با همکاری دفتر یونیسف و پارک علم و فناوری پردیس

برگزار شد. نمایندگان شرکت‌ها و موسسات در یک ارائه ده دقیقه‌ای به روش «پیچ»، ایده‌های

اجرایی خود را برای زندگی بهتر کودکان و نوجوانان، ارائه می‌دادند. بیشتر شرکت‌ها و افرادی که

در این رویداد شرکت کرده بودند فضای نوآورانه از جنس فعالیت‌های دانش‌بنیان در عرصه تکنولوژی

داشتند. آن‌ها سعی می‌کردند دنیا را برای زیستن کودکان، به جای بهتری تبدیل کنند. صبح‌رویش

اما، دغدغه کودکانی را داشت که از حقوق اولیه کودکی محروم بودند. در این بین، طرح اجرا شده

«جابزی، جایی برای زندگی، جایی برای بازی» موفق به کسب عنوان «سومین راهکار برتر برای چالش

مطرح شده»، شد! سید محمدحسن داودی در این ارائه، به عنوان مدیر مدارس صبح‌رویش، چالش‌های

کودکان کار برای درس خواندن را، به تصویر کشید و وجود جابزی و فعالیت‌هایش را یکی از راهکارهای

مطلوب برای این چالش دانست. او در بخشی از این ارائه گفت: «مددکاران صبح‌رویش

بررسی کردند و متوجه شدند، کودکانی که سر چهارراه‌ها کار می‌کنند، به سختی

جذب مدرسه می‌شوند. بعد از تلاش‌های بسیار، موفق شدیم که از هر 18 کودک کار فقط

یک نفر را پشت نیمکت‌های مدرسه بیاوریم. این موضوع باعث شد، به جای اینکه

همه بچه‌ها را به مدرسه بیاوریم، مدرسه را به سر چهارراه‌ها ببریم...!»

برای دیدن فیلم کامل این ارائه و آشنایی بیشتر با مدرسه سیار «جابزی»،

کی‌یوآرکد مقابل را اسکن کنید!



اینجا نشستن،

حق تو نیست!



کرد و گفت: «خسیس!» کمی ناراحت شدم، جواب دادم: «خسیس نیستم فقط به چیزی که می‌فروشی احتیاج ندارم.» رویش را کرد آنطرف که برود، برایش دست تکان دادم. دوتا دستش را آورد بالا جلوی گوشش و همزمان، زبان‌درازی کرد. قیافه‌اش خیلی جالب شده بود. انتظار داشت عصبی شوم ولی من خندیدم. اینجا انگار آتش‌بس اعلام شده باشد، او هم خندید. بعد هم دست تکان داد و رفت! توجه م را که از او برداشتم، دیدم همه دارند با تعجب نگاه می‌کنند. نمی‌دانم چرا رفتارهای درست با کودکان کار در جامعه غیرعادی است. خب، بالاخره یک جایی، باید رفتارمان را اصلاح کنیم دیگر!

معمولا همه آدم‌ها، دوست دارند وسط یک روز کاری، کمی بنشینند و استراحت کنند. اطرافیان هم حق استراحت را در فضای شغلی به آدم شاغل می‌دهند، اما نمی‌دانم چرا پای کودک کار که وسط می‌آید، اوضاع فرق می‌کند! فضای واکنش‌های مترو تهران را هم که دیده‌اید، اکثر مواقع، کمتر از ظرفیت مسافران است. در یکی از همین روزها، کودک کاری را دیدم که روی صندلی مترو نشسته بود. تا زمانی که جا به اندازه کافی برای همه بود، کسی کار به کارش نداشت. ایستگاه دروازه‌دولت، قطار متوقف شد و سیلی از آدم‌ها وارد مترو شدند! پسر آدامس فروش هم همانطور روی صندلی نشسته بود. یکی از فروشندگانهای بزرگسال با خشم به او گفت: «اینجا جای تو نیست! پاشو بذار بقیه بشینن» پسر هم با بغض جواب داد: «خستم!» همین‌جا بود که یکی از مسافران پیاده شد و من توانستم کنار او بشینم آرام گفتم: «عیبی نداره اگر اینجا بشینی این صندلی‌ها مال همه‌ست» جوابم را نداد. رویش را آنطرف کرد. یک دفعه قطار تکانی عجیب خورد، اختیار کیفم را از دست دادم و فال‌هایی که کنارش گذاشته بود، روی زمین ریخت. عصبی شد و گفت: «خواست کجاست؟» همانطور که فال‌ها را جمع می‌کردم، معذرت خواستم و گفتم: «اتفاق بود ببخشید.» انگار که بخواهد از موقعیت استفاده کند و فال‌هایش را بفروشد گفت: «نمی‌بخشم! اگر فال بخری شاید بخشیدم.» خنده‌ام گرفته بود، با لحنی جدی و محترمانه گفتم: «ممنونم بابت پیشنهادات ولی لازم ندارم.» اصرارها شروع شد. هرچه از نحوه رفتار با کودک کار بلد بودم، در این موقعیت اجرا کردم. دست آخر، فهمید فایده ندارد. اخمی

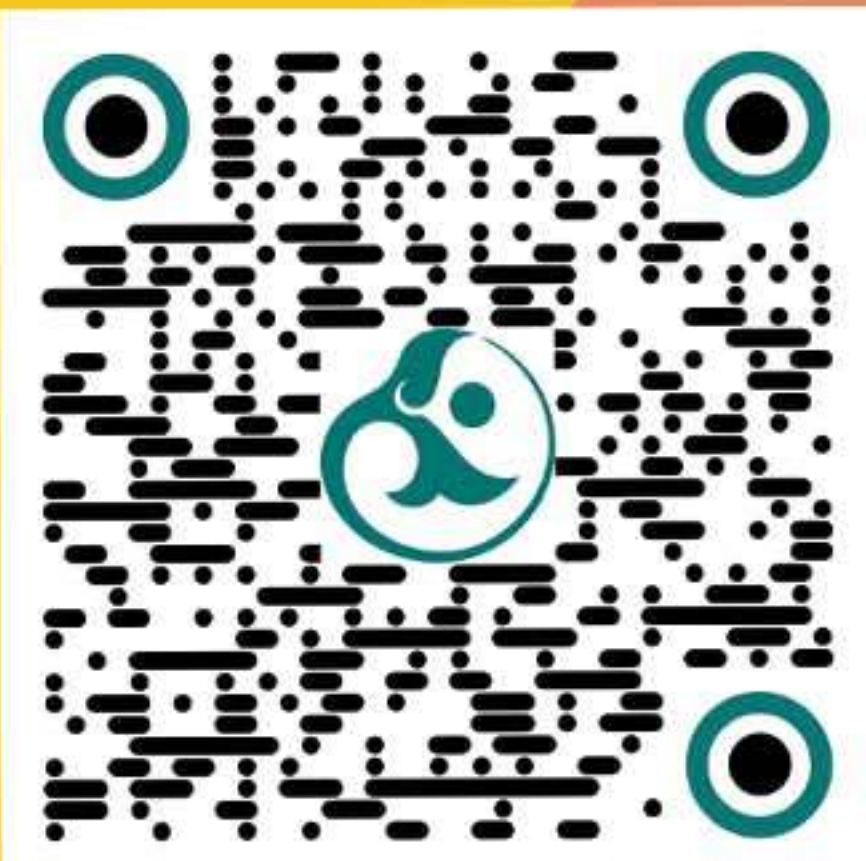


صفحه حال خوب

با اسکن این کدها به دنیای صبح‌رویش در زمستان ۱۴۰۱ سفر کنید.

اینجا شادترین مدرسه دنیاست

دبستان دخترانه:



اینجا دخترهای اینجا
از دروازه‌ها جداست

متوسطه اول دخترانه:



اینجا خلاقیت؛
حد و مرز نمی‌شناسه

مرکز پرتو:



بعد 18 سالگی؛
می‌دونن می‌خوان چکار کنن

جوانگده:



از دیوار راست بالا می‌رن
پسرهای این مدرسه

دبستان پسرانه:



میز و نیمکت!
یه مدرسه بدون

متوسطه اول پسرانه:



برای ساختن آینده
پسرها مون دست به‌آچار می‌شن

هنرستان پسرانه:



ما می‌ریم پیش اون
اگر بچه‌کاری نتونه بیاد مدرسه؛

جایزی:



صبح‌رویش یک مجموعه مستقل و مردمی است که تمام هزینه‌های آن توسط حمایت‌های مردمی تأمین می‌شود. برای حمایت از کودکان کار می‌توانید از روش‌های زیر اقدام نمایید:

(۱) حمایت نقدی موردی: شماره کارت ۷۶۹۲ ۶۰۰۱ ۱۲۱۹ ۶۲۷۴ بانک اقتصاد نوین، به نام مؤسسه نسیم صبح‌رویش.

(۲) حمایت نقدی مستمر (طرح شناسنامه): شما می‌توانید با پرداخت مبلغ ۵۰ هزار تومان، حامی آموزش و توانمندسازی یکی از کودکان کار شوید. برای اطلاعات بیشتر به سایت صبح‌رویش مراجعه کنید. www.sobherouyesh.com

(۳) حمایت غیرنقدی: کالاهای اهدایی مردمی، از جمله دارو، مواد غذایی، پوشاک، وسایل آموزشی و هر کمک غیرنقدی دیگر برای حمایت از دانش‌آموزان صبح‌رویش. برای اطلاعات بیشتر با شماره ۰۹۱۲۸۹۷۷۰۱۰ تماس بگیرید.

(۴) همیاری (فعالیت داوطلبانه): اگر مایل به فعالیت همیاری در صبح‌رویش هستید، رزومه و مشخصات خود را به شماره ۰۹۱۲۸۹۷۷۰۴۰ ارسال، یا برای ثبت‌نام به سایت صبح‌رویش مراجعه کنید.

با معرفی صبح‌رویش به دوستان و نزدیکان خود، به آموزش و توانمندسازی کودکان کار و در معرض آسیب کمک کنیم.



اسکن این کد شما را به سایت صبح‌رویش می‌رساند.

هزینه‌های چاپ و انتشار نشریه صبح‌رویش، توسط یکی از حامیان عزیزمان تأمین می‌گردد. 